

تحمیدیه و نعت

تحمید در لغت به معنای حمد و ستایش و گفتن «الْحَمْدُ لِلَّهِ» است و تحمیدیه در اصطلاح ادبی، سخنی زیبا به شعر یا نثر است در ستایش خدا. نعت نیز ذکر نام و ادای احترام به پیامبر و بزرگان دین و ستودن ایشان است که معمولاً در خطبه‌ها و دیباچه کتاب‌ها می‌آید. این سروده‌ها و نوشته‌ها که بیانگر احساسات پاک سرایندگان و نویسندگان آنها نسبت به آفریدگار گیتی، پیامبر و بزرگان دین است، در ادب فارسی جلوه خاصی دارد. سرشار از سوز و شور و لطافت و هنر و زیبایی‌اند و چون از مضامین آیات قرآنی و احادیث نبوی و سخنان پیشوایان دین متأثرند، بر خواننده تأثیری خاص می‌گذارند.

در میان تحمیدیه‌ها، کلام عارفان رنگ و جلوه‌ای دیگر دارد و سرشار از شور و عشق و اشتیاق نسبت به معبود ازل است. در همه تحمیدیه‌های زبان فارسی نوعی براعت استهلال* دیده می‌شود؛ بدین معنا که نویسنده یا سراینده در مقدمه و آغاز خطبه کتاب، ضمن ستایش خدا و پیامبر، به ذکر الفاظی می‌پردازد که با محتوا و مضمون کتاب پیوند دارد و به موضوعی که در آن باب سخن خواهد گفت، به تعریض* اشاره می‌کند.

تحمیدیه‌ها از زبانی فاخر و هنری برخوردارند و نمونه‌هایی اعلا از فصاحت و بلاغت زبان فارسی به شمار می‌روند. به‌ویژه تحمیدیه‌های منثور که از افسون آهنگ و قافیه‌ای که در اصطلاح «سجع» نامیده می‌شود، نیز بهره‌مندند.

با نگاهی گذرا به آثاری که به نثر ساده نگارش یافته‌اند، می‌توان دریافت که دیباچه این‌گونه کتاب‌ها – که تحمیدیه‌ها را در خود جای داده‌اند – در مقایسه با متن از حیث نگارش، پرورده‌تر و پخته‌تر است؛ برای نمونه، می‌توان از کتاب‌هایی همچون: الابنیه عن حقایق الادویه، نوروزنامه، سیاست‌نامه و کیمیای سعادت یاد کرد.



تحمیدیّه‌ها علاوه بر ارزش ادبی و هنری، حاوی مضامین مهمّ اخلاقی، معنوی و تربیتی نیز هستند. نیایش و اظهار عجز و نیاز به درگاه معبود ازلی، روح را پرورش می‌دهد و روح پرورش یافته، بیش از قوای عقلانی به شخصیت خواننده نیرو و عظمت می‌بخشد. مطالعه این نیایش‌ها و نیایش‌نامه‌ها در انسان، تأثیرات مثبتِ گونه‌گونی از نظر فردی و اجتماعی بر جای می‌گذارد.

درس اوّل

تحمیدیه‌ای که می‌خوانید، گزیده‌ای از مقدمهٔ مثنوی «گل و نوروز» خواجه‌ی کرمانی (متوفی به سال ۷۵۰ قمری) است. «گل و نوروز» یکی از مثنوی‌های خمسهٔ خواجه‌وست.

در این تحمیدیه، شاعر به بعضی صفات پروردگار اشاره دارد و در پایان به نعت* پیامبر (ص) و مقام والای حضرتش می‌پردازد.

تحمیدیهٔ زیر، با توصیف‌های دل‌نشین و زیبارنگ و جلای خاصی یافته است.

ستایش خدا

- ۱ به نام نقش بند^۱ صفحهٔ خاک عذار افروز مه‌رویان افلاک
- ۲ خداوندی که در ذاتش علل نیست جهان‌داری که در ملکش خلل نیست
- ۳ نه در ایوانِ قربش وهم را بار^۲ نه با چون و چرایش عقل را کار
- ۴ کسی با او نه و او با همه کس مانند هیچ کس، او ماند و بس
- ۵ قدیمی^۳ کاوش را ابتدا نیست کریمی کاخرش را انتها نیست
- ۶ قمر را روشنایی نامه داده عطار را دوات و خامه داده
- ۷ یتیمی را حبیب خویش خوانده ز ادنایش به «اَوْ اَدَنِي» رسانده^۴



تسلط سعدي (۶۹۱-۶۰۶) بر مضامين تغزلی، پند و اندرز و نعت و ستایش خداوند - جل و علا - و پیامبر بزرگ اسلام (ص) که با زبانی رسا و بی تکلف بیان شده، بر همه روشن است.

بخشی از دیباچه بوستان سعدي را با عنوان «فی نعتِ * سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ - عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ -» با هم می خوانیم.

نعت پیامبر (ص)

- | | |
|-------------------------------|-------------------------------|
| ۱ کریم التجایا جمیل الیم | نبی البرایا شفیح الأمم ۴ |
| ۲ امام رزل، پیشوای بیل | امین خدا، مهبط جبرئیل |
| ۳ یتیمی که ناکرده قرآن دست | کتب خانه چند ملت بشت ۵ |
| ۴ چو عزمش بر آهنت شمیر یم | به معجز میان قمر زد دو نیم ۶ |
| ۵ چو صیثش در افواه دنیا فاد | تزلزل در ایوان کسرا فناد ۷ |
| ۶ شبی برشت از فلک برگذشت | به تکلین و جاه از ملک برگذشت |
| ۷ چنان گرم در تیه قربت براند | که در سده جبریل از او بازماند |
| ۸ بدو گفت سالار بیت الاحرام | که ای حامل وحی، برتر خرام ۸ |
| ۹ بگفتا فراتر مجالم مانند | ماندم که نیروی بالم مانند |
| ۱۰ اگر یک سر مو فراتر پرم | فروغ تجلی بوزد پرم |
| ۱۱ چه نعت پندیده گویم تو را؟ | علیک السلام ای نبی الوری ۹ |
| ۱۲ خدایت ثنا گفتم و تجلیل کرد | زمین بوس قدر تو جبریل کرد |
| ۱۳ چه وصف کند سعدي ناتمام؟ | علیک الصلوة ای نبی السلام |



- ۱- خداوندی که علت العلل است و به علت نیاز ندارد. ضعف و بیماری به وجود او راه نمی یابد.
- ۲- برگرفته از جمله مشهور امیر مؤمنان: «لا یدرکه بعد الهمم ولا یناله غوص الفطن» (اهتمام و هوشمندی انسان ها هرگز او را در نخواهد یافت)
- ۳- خداوند او (پیامبر) را از پایین ترین رتبه و درجه به بالاترین مقام یعنی معراج رسانید. «أَوْ أَدْنَى» اشاره است به آیات معراج از سوره و النجم: ... فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى (= پس او به فاصله دو کمان یا کم تر به قرب الهی رسید. آیه ۹).
- ۴- «کریم السجایا جمیل الشیم نبیُّ البرایا شفیع الأمم» او (پیغمبر) دارای خوی های نیک و عادات پسندیده است. پیامبر خداست بر امت و شفاعت کننده گروه های مردم است.
- ۵- پیامبری که هنوز وحی بر او تمام نشده بود، با رسالت خود، آثار همه ادیان را منسوخ کرد.
- ۶- چون تصمیم به انذار مشرکان گرفت، با معجزه خود ماه را به دو نیم کرد. مصراع دوم اشاره است به شق القمر: شکافتن ماه که از معجزات پیغمبر اسلام در برابر درخواست منکران است. سوره قمر آیه ۱: اقتربت الساعة و انشق القمر؛ آن ساعت نزدیک آمد و ماه آسمان شکافته شد.
- ۷- تزلزل در ایوان کسرا فتاد: ایوان مداین، کاخ بزرگ ساسانیان در تیسفون که بخشی از آن هنوز باقی است. در روایات آمده است که هنگام تولد پیامبر اسلام حوادثی روی داد و از آن جمله، شکاف برداشتن ایوان کسرا بود؛ به تعبیری دیگر، یعنی در قدرت ساسانیان خلل راه یافت.
- ۸- حامل وحی: جبرئیل امین و سالار بیت الحرام، پیامبر اکرم (ص) است.
- ۹- نبی الوری: پیامبر و فرستاده خدا بر مردم (وری: مردم).



- ۱- این بیت حافظ با کدام بیت از متن درس قرابت مفهومی دارد؟
نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت
به غمزه مسئله آموز صد مدرّس شد
- ۲- این بیت به کدام واقعه اشاره دارد؟ از آن چه می دانید؟
شبی بر نشست از فلک برگذشت
به تمکین و جاه از ملک برگذشت
- ۳- تحقیق کنید که چرا به خانه کعبه «بیت الحرام» گفته می شود؟
- ۴- امروزه فارسی زبانان به جای «تبجیل» از چه واژه ای استفاده می کنند؟
- ۵- چه رابطه ای میان عطار، دوات و خامه وجود دارد؟
- ۶- در مصراع «عذار افروز مهرویان افلاک»، منظور از مهرویان افلاک چیست؟
- ۷- آیه های زیر (۲۶ و ۲۷ الرحمن) با کدام بیت درس قرابت معنایی دارند؟
«کلّ من علیها فان»، «و یبقی وجه ربک ذوالجلال والاکرام»

انواع ادبی (۱)

اهداف کلی فصل :

- ۱- آشنایی با مفاهیم آثار حماسی و نمایشی ایران و درک پیام‌های آنها
- ۲- آشنایی با نمونه‌هایی از ادبیات حماسی و نمایشی ایران
- ۳- آشنایی با برخی از صاحبان آثار حماسی و نمایشی ایران
- ۴- توانایی بخشیدن به دانش‌آموز در درک و تحلیل آثار حماسی و نمایشی ایران و مقایسه آنها با یکدیگر



ادبیات حماسی

در سال‌های گذشته با حماسه، مفهوم شعر حماسی، انواع حماسه (طبیعی، مصنوع) و حماسه‌سرایان بزرگ ایران و جهان آشنا شدیم و رستم، قهرمان حماسی شاهنامه و نمودهای گوناگون شخصیت او را شناختیم. در این درس، خلاصه‌ای از بزرگ‌ترین و شورانگیزترین داستان حماسی ایران، رستم و اسفندیار را می‌خوانیم. فردوسی در این داستان ماندگار، اسفندیار، شاهزاده جوان ایرانی را در برابر رستم قرار می‌دهد.

اسفندیار بزرگ‌ترین پهلوان کیانی و پسر گشتاسب است. او از یک سو، قهرمان ملی بزرگی است که شتر تورانیان را از ایران دور می‌کند و ارجاسپ تورانی را سرکوب می‌نماید و از سوی دیگر، قهرمان نام‌آوری است که دین را در ایران و کشورهای دیگر رواج می‌دهد (وی از مدافعان و مروّجان زردشت پیامبر بوده است).

از دیدگاه حماسی، اسفندیار را می‌توان با آشیل در حماسه یونان و بالدر در حماسه شمال اروپا قیاس کرد.

رستم و اسفندیار (۱)

به پالیز ببل بنالد همی گل از ناله او ببالد همی
 که داند که ببل چه گوید همی؟ به زیر گل اندر چه موید همی؟
 همی ناله از مرگ اسفندیار ندارد به جز ناله زو یادگار

داستان رستم و اسفندیار یکی از شورانگیزترین داستان‌های شاهنامه فردوسی است. اسفندیار قهرمانی است افسانه‌ای که زردشت او را در آبی مقدس می‌شوید تا رویین تن* شود و از هر گزندی دور ماند اما اسفندیار به هنگام فرورفتن در آب، چشم‌هایش را می‌بندد و آب به چشم‌ها نمی‌رسد؛ از این روی، از ناحیه چشم‌ها آسیب پذیر باقی می‌ماند.

فردوسی، رستم و اسفندیار، یلان بی مانند افسانه را در داستانی شورانگیز برابر یکدیگر قرار می‌دهد. آنها هر دو نیرویی لایزال و قدرتی شگفت‌آور دارند. رستم قهرمان شکست‌ناپذیری است که از هفت خان دهشتناک به نیروی خداداد گذشته و از بلاها و مصایب سهمگین هرگز نهراسیده است. اسفندیار نیز همچون رستم از مهلکه‌های پرخطر جان‌به‌در برده و هم‌آوردان نیرومندی را به زانو در آورده است. او شاهزاده‌ای است ایرانی که آرزومند است تاج شاهی بر سر گذارد و بر تخت سلطنت بنشیند.

گشتاسب، پدر اسفندیار، چندین بار فرزند نام‌آور را به کام مرگ می‌فرستد و به او وعده می‌دهد که اگر دشمن را دفع کند، پادشاهی را به وی خواهد سپرد. اسفندیار هر بار از مهلکه جان سالم به‌در می‌برد و در حالی که برای خود و کشورش پیروزی‌هایی به دست آورده است، به بارگاه پدر می‌شتابد اما گشتاسب به عهد و پیمان خویش وفادار نیست و در پی آن است که خود را از دست توقع اسفندیار برهاند و با آسودگی خاطر به پادشاهی ادامه دهد. بدین جهت، از وزیر اخترشناسش، جاماسپ می‌پرسد که مرگ اسفندیار به دست

کیست و او پاسخ می‌دهد:

بر دست تم پور دستان بود

ورا هوش در زاولتان بود

گشتاسب که از این لحظه به بعد، اندیشه‌ای جز فرستادن اسفندیار به زابلستان ندارد،
به فرزند می‌گوید :

اگر تخت خواهی زمن باکلاه
ره‌ستان گیر و برکش سپاه
چو آنجاری دست رستم بیند
بیارش به بازو گلنده کند

اسفندیار خوب می‌داند که پیل‌تنی چون رستم که عمری به سالاری و سربلندی
زیسته، سزاوار بند نیست؛ بدین جهت، پدر را نکوهش می‌کند اما گشتاسب در فرستادن
او به سیستان اصرار می‌ورزد و اسفندیار که به دلاوری و پیروزی خود اطمینان دارد و از
سوی دیگر، امیدوار است که بدون توسل به جنگ، با نرم‌خویی جهان‌پهلوان را به پیش
پدر آورد، تسلیم می‌شود.

دلاور روین‌تن همچون سمندی بی‌آرام با سپاه خویش به سوی سیستان می‌تازد.
اسفندیار به زابل می‌رسد و توسط فرزند خود، بهمن، پیامی برای رستم می‌فرستد. در
این پیام، اسفندیار رستم را به سبب روی گردانیدن از گشتاسب نکوهش می‌کند :

به گیتی هر آن کس که نیکی شناخت بکوشید و با شریاران ساخت
چه مایه جهان داشت لهراسب شاه نکردی گذر سوی آن بارگاه
چو او شهر ایران به گشتاسب داد نیاید تو را هیچ از آن تخت یاد

او با تمهید این مقدمات، مأموریت دشوار خود را - که بستن دست جهان‌پهلوان و بردن
او به درگاه گشتاسب است - شرح می‌دهد و از رستم می‌خواهد که سر به فرمان نهد. در مقابل،
او را مطمئن می‌سازد که شاه را نسبت به وی بر سر مهر آورد و نگذارد که هیچ آسیبی بدو رسد.
فرزند زال که عمری به سالاری و سربلندی زیسته است، تن به رسوایی بند نمی‌دهد
و زندگانی پرشکوه خود را تباه نمی‌سازد اما چون یلی که در برابر او سر برافراشته و وی
را به تسلیم می‌خواند، بیگانه نیست تا با خاطری آسوده با وی درآویزد و دست به خونس
بیالاید، ناچار می‌کوشد تا راه دوستی بگشاید و روین‌تن جوان را به راه آورد. در پاسخ او
به اسفندیار، مهرجویی و تندخویی با تهدید و گردن‌کشی در هم آمیخته است :

به پیش تو آیم کنون بی‌سپاه ز تو بشنوم هر چه فرمود شاه

سخن‌های ناخوش زمن دور دار به بدحا دل دیو رنجور دار

کوی آنچه هرگز نگفته است کس به مردی مکن باد را در قصه^۲
 بهمن پیام رستم را به اسفندیار می‌رساند و روین تن پر خاشجو به اتفاق یکصد سوار
 بر لب هیرمند می‌تازد تا با رستم رو در روی گفت و گو کند.

رستم به دیدار شاهزاده از رخس به زیر می‌آید و بر او درود می‌فرستد. اسفندیار نیز
 جهان پهلوان را گرامی می‌دارد و به گرمی با وی سخن می‌راند. گفت و گوی آنها محبت آمیز
 و دوستانه است اما آن چنان نیست که اسفندیار را از شرح مأموریت خویش باز دارد یا رستم
 را به اطاعت و ادب کند. اسفندیار از رستم می‌خواهد که خود بند بر دست نهد و به درگاه
 شاه بشتابد و رستم به وی پاسخ می‌دهد که کسی دست او را در بند ندیده و پس از آن نیز
 نخواهد دید. از این دیدار، نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود و دیدارهای دیگری دست می‌دهد.
 رستم، اسفندیار را به مهمانی می‌خواند، او را می‌ستاید و دعا می‌کند. روین تن جوان که نه
 دل جنگیدن دارد و نه توانایی دست شستن از پادشاهی، حقیقت حال را به رستم می‌گوید.
 او دلی پر درد ولی اراده‌ای قاطع دارد. تصمیم خود را گرفته و راه خود را مشخص ساخته
 است؛ راهی که به پادشاهی یا مرگ وی منتهی می‌شود.

رستم نیز در باطن دچار کشاکشی پرآزار است؛ زیرا جز جنگیدن یا بند بر دست نهادن
 و سرافکننده به درگاه گشتاسب شدن چاره دیگری ندارد.

ول رستم از غم پر اندیشه شد	جهان پیش چشمش چو یک بیشه شد ^۳
که گر من دهم دست، بند و را	و گر سر فرازم گزند و را
دو کار است هر دو به نفرین و بد	گزاینده رسمی نو آیین و بد ^۴
هم از بند او بد شود نام من	هم از کشتش بد سرانجام من
به کرد جهان هر که راند سخن	نکو هیدن من نکردد کهن
که رستم ز دست جوانی بخت	به زاول شده دست او را یت
همان نام من باز گردد به تنگ	ماند ز من در جهان بوی و رنگ
و گر کشته آید به دشت نبرد	شود نزد شاهان مرا روی، زرد
و گر من شوم کشته بر دست اوی	ماند به زاوالتان رنگ و بوی

پس او می کوشد تا راه‌های دوستی را بگشاید و تن به جنگ ندهد اما هرچه مهربانی می‌کند، نامهربانی می‌بیند و هرچه از آشتی می‌گوید، از جنگ می‌شنود.

چون پندهای رستم در اسفندیار در نمی‌گیرد و نرمی و مهربانی اثر نمی‌بخشد، دلاور نامدار سیستان با همه غرور پهلوانی به پا می‌خیزد و شاهزاده را به نبرد می‌خواند.

تورا که چنین آمده است آرزوی،	بدو گفت رستم که ای نامجوی
به گرز و به کویال در مان کنم	تت بر تک رخش همان کنم
همان کرد کرده غنان مرا	بینی تو فردا سان مرا
نجویی به آورد که بر، نبرد	کز آن پس تو با نامداران مرد

زال، رستم را از جنگ با اسفندیار برحذر می‌دارد اما همه امیدها از دست رفته و جز نبرد چاره دیگری نمانده است. بدین‌سان دو پهلوان نامدار در برابر هم قرار

نهبان تن کرد بر کبر، ببر	می‌گیرند. چو شد روز، رستم پوشید کبر
بر آن باره پیل پیکر نشست	کندی به فتراک زین بر بست
همه دل پر از باد و لب پر زپند	بیامد چنان تا لب هیرمند
همی ماند از کار کیتی شکفت	گذشت از لب رود و بالا گرفت
هماوردت آمد، بر آرامی کار	خروشید: کای فرخ اسفندیار،
از آن شیر پر خاشجوی کهن	چو بشنید اسفندیار این سخن
بدانکه که از خواب بر خاستم	بختید و گفت اینک آرامم
نهادند و بردند نزدیک شاه	بفرمود تا زین بر اسب سياه
ز زور و ز شادی که بود اندر اوی	چو جوش پوشید پر خاشجوی
ز خاک سياه اندر آمد به زین	نهاد آن بن نیزه را بر زمین
تشنید براگیزد از کور شور	به سان پلنگی که بر پشت کور
تو کفتی که اندر جهان نیست بزم	بر آن گونه رفتند هر دو به رزم

چو نزدیک گشتند پیر و جوان
 خروش آمد از بارهٔ هر دو مرد
 چنین گفت رستم به آوازِ سخت
 اگر جنگ خواهی و خون ریختن
 بگو تا سوار آورم زابلی
 بر این رزمکشان به جنگ آوریم
 باشد به کام تو خون ریختن
 چنین پاسخ آوردش اسفندیار
 چه باید مرا جنگ زابلستان؟
 مبادا چنین هرگز آیین من
 که ایرانیان را به کشتن دهم
 تو را که همی یار باید یار
 نهادند پیمان دو جنگی که کس

دو شیر سرافراز و دو پهلوان
 تو کفتی بدزید دشت نبرد
 که ای شاه شادان دل و نیک بخت
 برین گونه سختی بر آویختن
 که باشد با خنجر کابلی
 خود ایدر زمانی درنگ آوریم
 بینی تکاپوی و آویختن
 که چنمین چه کوی چنمین نابه کار؟
 و گر^۸ جنگ ایران و کابلستان؟
 سزایست این کار درین من
 خود اندر جهان تاج بر سر نم
 مرا یار هرگز نیاید به کار
 نباشد بر آن جنگ، فریادرس

توضیحات



- ۱- بدی را بر اهریمن روا دار و با او پیکار کن (نه با من).
- ۲- کنایه از کار بیهوده.
- ۳- دنیا پیش چشمش تاریک شد.
- ۴- این هر دو کار، نامبارک و نفرین شده و بدعت‌هایی زشت و زیانمندند.
- ۵- پیکرت را مهمان سم رخس می‌کنم (با رخس بر جنازه‌ات می‌تازم).
- تن تو را با گرز و کویال درمان می‌کنم (بدین گونه مرض جنگ‌طلبی تو را درمان می‌کنم).
- ۶- عنان گرد کردن کنایه از آماده شدن برای حمله و حرکت است.
- ۷- رستم برای حفظ تن خویش علاوه بر گبر (نوعی زره) بیر بیان (زره مخصوص) را نیز پوشید.
- ۸- «گر» در اینجا در معنی «با» به کار رفته است.



- ۱- روین تنی اسفندیار را با کدام شخصیت اساطیری می توان مقایسه کرد؟ وجوه شباهت آنها را بنویسید.
- ۲- چرا رستم در برابر اسفندیار انعطاف نشان می دهد؟
- ۳- آیا صدور دستور برای بستن دست رستم توجیه منطقی دارد؟ چرا؟
- ۴- آیا بهتر نبود رستم با مصلحت اندیشی، دست به بند بدهد و از بروز فاجعه پیش گیری کند؟
- ۵- چرا رستم با اصرار، اسفندیار را به مهمانی می خواند و چرا اسفندیار مهمانی او را نمی پذیرد؟
- ۶- «براعت استهلال» داستان در چه بخشی از درس آمده است؟ آن را توضیح دهید.